ومن یتوکل علی الله فهو حسبه

بعون عنایت خالق دو جهان و توفیق آمر امر کن فکان از رشحات اقلام مطلع انوار یزدانی



باهتمام راجی رحمت ایزد سبحان محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان بسبب یافته مهد برادر مرحوم مغفور

در کارخانهٔ مصطفائی واقع کانپور بزیور طبع آراسته گردید ۱۲۶۷

بسم الله الرحمن الرحيم

سبحانك لا علم لنا الا ما علمتنا انك انت العليم الحكيم

بعد حمد ایزد غفار و صلوٰة و سلام بر سید ابرار و آل اطهار و اصحاب اخیار میگوید امیدوار مغفرت ایزد منان
بخشنده / درود / سردار نیکوکاران / جمع طاهر بمعنی پاک / جمع خیر بمعنی بهتران

محمد مصطفی خان خلف حاجی محمد روشن خان اذاقهما الله حلاوة کمال الایمان که چون خواندن کتب فارسیه
بچشاند هر دو را خدای تعالی شیرینی کمال ایمان

و حصول استعداد ترجمهٔ عبارات و خطوط نویسی موقوف بر دانستن معانی مصادر و قوت اشتقاق صیغها بود

لهذا چند مصادر مشهوره مع معانی متعارفه و صرف صغیر ضروری هر یک بترتیب حروف تهجی بطرز مرغوب در جداول

خوش اسلوب جمع نموده صفوة المصادر نام نهادم و صرف کبیر یک مصدر لازم و دیگری متعدی هم بطریق نمونه

بیان کردم تا طفلان را بآسانی تمام بسوی استخراج معانی و اشتقاق صیغها رهبر شود و یادگاری بدست روزگار ازین خاکسار ماند

والله المستعان و علیه التکلان و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

باب الالف

صرف کبیر

مصدر لازم	آمدن / آنا			حاصل مصدر	آمد	
اسمای مشتقات	واحد غائب	جمع غائب	واحد حاضر	جمع حاضر	واحد متکلم	جمع متکلم
ماضی مطلق	آمد	آمدند	آمدی	آمدید	آمدم	آمدیم
ماضی قریب	آمده است	آمده اند	آمدهٔ	آمده اید	آمده ام	آمده ایم
ماضی بعید	آمده بود	آمده بودند	آمده بودی	آمده بودید	آمده بودم	آمده بودیم
ماضی ناتمام	می آمد	می آمدند	می آمدی	می آمدید	می آمدم	می آمدیم
ماضی احتمالی	آمده باشد	آمده باشند	آمده باشی	آمده باشید	آمده باشم	آمده باشیم
ماضی تمنائی	آمدی	آمدندی	-		آمدمی	
مضارع	آید	آیند	آیی	آیید	آیم	آییم
حال	می آید	می آیند	می آیی	می آیید	می آیم	می آییم
مستقبل	خواهد آمد	خواهند آمد	خواهی آمد	خواهید آمد	خواهم آمد	خواهیم آمد
امر	بیاید	بیایند	بیا	بیایید	بیایم	بیاییم
نهی	نیاید	نیایند	میا	میایید	نیایم	نیاییم
اسم فاعل	آینده	آیندگان				

اسماء مشتقات	واحد غائب	جمع غائب	واحد حاضر	جمع حاضر	واحد متکلم	جمع متکلم
مصدر متعدی	آوردن لانا	صرف کبیر			حاصل مصدر	آورد
ماضی مطلق معروف	آورد	آوردند	آوردی	آوردید	آوردم	آوردیم
ماضی مطلق مجهول	آورده شد	آورده شدند	آورده شدی	آورده شدید	آورده شدم	آورده شدیم
ماضی قریب معروف	آورده است	آورده اند	آوردهٔ	آورده اید	آورده ام	آورده ایم
ماضی قریب مجهول	آورده شده است	آورده شده اند	آورده شدهٔ	آورده شده اید	آورده شده ام	آورده شده ایم
ماضی بعید معروف	آورده بود	آورده بودند	آورده بودی	آورده بودید	آورده بودم	آورده بودیم
ماضی بعید مجهول	آورده شده بود	آورده شده بودند	آورده شده بودی	آورده شده بودید	آورده شده بودم	آورده شده بودیم
ماضی ناتمام معروف	می آورد	می آوردند	می آوردی	می آوردید	می آوردم	می آوردیم
ماضی ناتمام مجهول	آورده میشد	آورده میشدند	آورده میشدی	آورده میشدید	آورده میشدم	آورده میشدیم
ماضی احتمالی معروف	آورده باشد	آورده باشند	آورده باشی	آورده باشید	آورده باشم	آورده باشیم
ماضی احتمالی مجهول	آورده شده باشد	آورده شده باشند	آورده شده باشی	آورده شده باشید	آورده شده باشم	آورده شده باشیم
ماضی تمنائی معروف	آوردی	آوردندی			آوردمی	
ماضی تمنائی مجهول	آورده شدی	آورده شدندی			آورده شدمی	

اسامی مشتقات	واحد غائب	جمع غائب	واحد حاضر	جمع حاضر	واحد متکلم	جمع متکلم
مضارع معروف	آورد	آورند	آوری	آورید	آورم	آوریم
مضارع مجهول	آورده شود	آورده شوند	آورده شوی	آورده شوید	آورده شوم	آورده شویم
حال معروف	می آورد	می آورند	می آوری	می آورید	می آورم	می آوریم
حال مجهول	آورده میشود	آورده میشوند	آورده میشوی	آورده میشوید	آورده میشوم	آورده میشویم
مستقبل معروف	خواهد آورد	خواهند آورد	خواهی آورد	خواهید آورد	خواهم آورد	خواهیم آورد
مستقبل مجهول	آورده خواهد شد	آورده خواهند شد	آورده خواهی شد	آورده خواهید شد	آورده خواهم شد	آورده خواهیم شد
امر معروف	بیارد	بیارند	بیار	بیارید	بیارم	بیاریم
امر مجهول	بیاورده شود	بیاورده شوند	بیاورده شو	بیاورده شوید	بیاورده شوم	بیاورده شویم
نهی معروف	نیارد	نیارند	میار	میارید	نیارم	نیاریم
نهی مجهول	نیاورده شود	نیاورده شوند	میاورده شو	میاورده شوید	نیاورده شوم	نیاورده شویم
اسم فاعل	آورنده / زور آور	آورندگان / آورندها	اسم مفعول		آورده	آوردگان / آوردها

تنبیه صیغهای نفی را بر اثبات قیاس باید کرد که برای نفی فقط حرف نون در اول صیغهای اثبات می آرند

صرف صغیر

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مضارع	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
آختن	نکلوا کھینچنا			آخت					آخته
آراستن	سنوارنا	آرایش		آراست	می آراید	بیارای	آراینده	جهان آرای	آراسته
آرامیدن	آرام کرنا / آرام دینا	آرام / آرامش آرش		آرامید	می آرامد	بیارام	آرامنده	دلارام	آرامیده
آرمیدن	آرام کرنا			آرمید					آرمیده
آروغیدن	ڈکار لینا	آروغ		آروغید	می آروغد	بیاروغ	آروغنده		
آزردن	ستانا / آزرده ہونا	آزردگی / آزار		آزرد	می آزارد	بیازار	آزارنده	دل آزار	آزرده
آزمودن	آزمانا	آزمایش		آزمود	می آزماید	بیازمای	آزماینده	کارآزما	آزموده
آسودن	آرام کرنا / آسوده ہونا	آسایش / آسودگی		آسود	می آساید	بیاسای	آساینده		آسوده
آشامیدن	پینا	آشام		آشامید	می آشامد	بیاشام	آشامنده	دردآشام	آشامیده
آشفتن	پریشان کرنا / پریشان ہونا	آشوب		آشفت	می آشوبد	بیاشوب	آشوبنده	شهرآشوب	آشفته
آغازیدن	شروع کرنا	آغاز		آغازید	می آغازد	بیاغاز	آغازنده		آغازیده
آغشتن	آلوده ہونا			آغشت					آغشته
آفریدن	پیدا کرنا	آفرینش		آفرید	می آفریند	بیافرین	آفریننده	جهان آفرین	آفریده
آگاهیدن	خبردار ہونا / جتانا	آگاهی		آگاهید	می آگاهد	بیاگاه		خدا آگاه	
آگندن	بھرنا			آگند		آگن			آگنده / آفزاگنده

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل	اسم فاعل ترکیبی	اسم مفعول
آلائیدن	آلوده ہونا / آلوده کرنا	آلایش		آلائید	می آلاید	بیالاید	آلاینده		آلاییده
آلودن	آلوده ہونا	آلودگی		آلود					آلوده
آماسیدن	سوجنا	آماس		آماسید	می آماسد		آماسنده		آماسیده
آمرزیدن	بخشنا	آمرزش	آمرزانیدن	آمرزید	می آمرزد	بیامرز	آمرزنده	آمرزگار	آمرزیده
آموختن	سیکهنا / سکهانا	آموزش		آموخت	می آموزد	بیاموز	آموزنده	ادب آموز / آموزگار	[illegible] / [illegible]
آمودن	پرونا / سنوارنا			آمود	—				آموده
آمیختن	ملنا / ملانا	آمیزش		آمیخت	می آمیزد	بیامیز	آمیزنده	مردم آمیز	آمیخته / [illegible]
آویختن	لٹکنا / لٹکانا	آویزش	آویزانیدن	آویخت	می آویزد	بیاویز	آویزنده	دل آویز	آویخته
آهیختن	لٹکانا / تلوار کهینچنا			آهیخت					آهیخته
ارزیدن	قیمت پانا	ارزش		ارزید	می ارزد	بیرز	ارزنده	کم ارز	ارزیده
ایستادن / استادن	کهڑا ہونا	استادگی		استاد	می استد	بایست			استاده
استردن	مونڈنا / صاف کرنا			سترد			استرنده	ماستره	استرده
افتادن / اوفتادن	گرپڑنا	افتاد / افتادگی		افتاد	می افتد	بیفت		افتان	افتاده
افراختن	بلند کرنا			افراخت	می افرازد	بیفراز	افرازنده	سرافراز	افراخته
افراشتن	بلند کرنا			افراشت					افراشته

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	امر	اسم فاعل	اسم فاعل ترکیبی	اسم مفعول
افروختن	روشن کرنا		افروزانیدن	افروخت	می افروزد	بیفروز	افروزنده	افروزان / عالم افروز	افروخته
افزودن	بڑھنا / بڑھانا	افزایش / افزود		افزود	می افزاید	بیفزای	افزاینده	روز افزون / نو افزا	افزوده
افسردن	ٹھٹھرنا			افسرد	می افسرد				افسرده
افشاندن	جھاڑنا / پچھوڑنا	افشان		افشاند	می افشاند	بیفشان	افشانند	غله افشان	افشانده
افشردن	نچوڑنا	افشار	افشرانیدن	افشرد	می افشارد	بیفشار	افشارنده		افشرده / دست افشار
افگندن	ڈالنا	افگندگی		افگند	می افگند	بیفگن	افگننده	شیر افگن	افگنده
انباردن	پاٹنا / ڈھیر کرنا			انبارد	می انبارد	بینبار	انبارنده		انبارده
انبودن	ایک دوسرے پر چپنا			انبود					انبوده
انباشتن	پاٹنا / ڈھیر کرنا			انباشت					انباشته
انجامیدن	تمام ہونا	انجام		انجامید	می انجامد		انجامنده		انجامیده
انداختن	ڈالنا / پھینکنا	اندازه / انداز		انداخت	می اندازد	بینداز	اندازنده	تیر انداز	انداخته
اندوختن	جمع کرنا		اندوزانیدن	اندوخت	می اندوزد	بیندوز	اندوزنده	علم اندوز	اندوخته
اندودن	لیپنا / ملمع کرنا			اندود	می انداید	بیندای	انداینده	گل اندای	اندوده
اندیشیدن	سوچنا	اندیشه		اندیشید	می اندیشد	بیندیش	اندیشنده	دور اندیش	اندیشیده
انگاردن	معلوم کرنا			انگارد	می انگارد	بینگار	انگارنده		انگارده

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	متعدی	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل	اسم فاعل ترکیبی	اسم مفعول
انگاشتن	معلوم کرنا			انگاشت					انگاشته
انگیختن	اوٹھانا	[illegible]	انگیزانیدن	انگیخت	می انگیزد	بینگیز	انگیزنده	فتنه انگیز	انگیخته
باب بای موحده.									
باختن	ہارنا / کھیلنا	بازی / باخت		باخت / بازید	میبازد	بباز	بازنده	قمارباز	باخته
باریدن	برسنا / برسانا	بارش		بارید	میبارد	ببار	بارنده	اشکبار / باران	باریده
بافتن	بننا	بافت		بافت	میبافد	بباف	بافنده	نورباف	بافته
بالیدن	زیادہ ہونا / جسم کا بڑھنا	بالیدگی / بالش		بالید	می بالد	ببال	بالنده		بالیده
بایستن	ضروری ہونا / چاہیے ہونا			بایست	میباید				بایسته
بخشودن	بخشنا	بخشایش		بخشود	می بخشاید	ببخشای	بخشاینده		بخشوده
بخشیدن	بخشنا	بخشش		بخشید	می بخشد	ببخش	بخشنده	خطابخش	بخشیده
برآمدن	[illegible]	برامد		برامد	برمی آید	برآی	براینده		برآمده
برآوردن	باہر لانا			برآورد	برمی آورد	برآور	برآورنده		برآورده
برداشتن	اوٹھانا			برداشت	برمیدارد	بردار	بردارنده	غلط بردار	برداشته
بُردن	لیجانا			بُرد	می بُرد	ببر	برنده	نامه بر	برده
برشتن	بھوننا		بریانیدن	برشت					برشته / بریان

مصدر	معنی	حاصل مصدر	متعدی	ماضی	حال	امر	اسم فاعل	اسم فاعل ترکیبی	اسم مفعول
برگشتن	پھرنا	برگشتگی		برگشت	برمیگردد	برگرد			برگشته
بریدن	کاٹنا	بُرِش		برید	می بُرّد	بُبُر	بُرّنده	بُرّان / کیسه بُر	بُریده
بستن	باندھنا	بند و بست / بندش		بست	می بندد	به بند		شکسته بند	بسته
بودن	ہونا	بود		بود	می باشد	بباش	باشنده	خوش باش	بوده
بوسیدن	بوسیدہ ہونا / چومنا	بوسیدگی / بوسه		بوسید	می بوسد	ببوس	بوسنده	زمین بوس	بوسیده
بیختن	چھاننا		بیزانیدن	بیخت	می بیزد	به بیز	بیزنده		بیخته / پارچه بیز
بوییدن	سونگھنا / بودینا		بویانیدن	بویید	می بوید	ببوی	بوینده	بویا	بوییده
				باب بای فارسی					
پاریدن	لنگڑی ہونا			پارید					پاریده
پاشیدن	بکھرنا / چھڑکنا			پاشید	می پاشد	بپاش	پاشنده	پاشان / گوہرپاش	پاشیده
پالودن	صاف کرنا	پالایش		پالود	می پالاید	بپالای	پالاینده		پالوده
پاییدن	ٹھیرنا	پایندگی		پایید	می پاید	بپای	پاینده	دیرپای	پاییده
پختن	پکانا	پزش	پزانیدن	پخت	می پزد	بپز	پزنده	نان پز	پخته
پذیرفتن	قبول کرنا	پذیرائی		پذیرفت	می پذیرد	بپذیر	پذیرنده	پذیرا / پوزش پذیر	پذیرفته / پذیر
پرداختن	[illegible]	پرداخت / پرداز		پرداخت	می پردازد	بپرداز	پردازنده	چهره پرداز	پرداخته

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
پرستیدن	پوجنا	پرستش		پرستید	می پرستد	بپرست	پرستنده	پرستار / بت پرست	پرستیده
پرسیدن	پوچھنا	پرسش		پرسید	می پرسد	بپرس	پرسنده	پرسان	پرسیده
پروردن / پرورانیدن	پالنا	پرورش		پرورد	می پرورد	بپرور	پرورنده	پروردگار / غریب پرور	پرورده / دست پرورده
پرہیزیدن	پرہیز کرنا	پرہیز	پرہیزانیدن	پرہیزید	می پرہیزد	بپرہیز	پرہیزنده		پرہیزیده
پریدن	اڑنا	پرواز	پرانیدن	پرید	می پرد	بپر	پرنده	پران	پریده
پُریدن	بھرنا			پُرید	می پُرد	بپُر			پُریده
پژمردن	کمہلانا			پژمرد					پژمرده
پژوہیدن	فکر کرنا	پژوہش		پژوہید	می پژوہد	بپژوه	پژوہنده	حق پژوه	پژوہیده
پسندیدن	پسند کرنا	پسند		پسندید	می پسندد	بپسند	پسندنده	مشکل پسند	پسندیده
پنداشتن	معلوم کرنا	پندار		پنداشت	می پندارد	بپندار	پندارنده		پنداشته
پوشیدن	پہننا / چھپانا	پوشش	پوشانیدن	پوشید	می پوشد	بپوش	پوشنده	خطاپوش	پوشیده
پوییدن	دوڑنا	پویه / پویش	پویانیدن	پویید	می پوید	بپوی	پوینده	پویان	
پیچیدن	[illegible] / لپیٹنا	پیچش / پیچ	پیچانیدن	پیچید	می پیچد	بپیچ	پیچنده	[illegible] / پیچان	پیچیده
پیراستن	چھانٹنا	پیرایش		پیراست	می پیراید	بپیرای	پیراینده	باغ پیرا	پیراسته
پیمودن	ناپنا	پیمایش		[illegible]	می پیماید	بپیمای	پیماینده	بادپیما	پیموده

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	متعدی	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
پیوستن	ملانا / ملنا	پیوند		پیوست	می پیوندد	بپیوند			پیوسته
				باب تای فوقانی					
تاختن	[illegible] / دوڑانا	تازش / ترکتاز		تاخت	میتازد	بتاز	تازنده	یکه تاز	تاخته
تافتن	چمکنا / بٹنا	تابش / تاب		تافت	میتابد	بتاب	تابنده	تابان / عالمتاب	تافته
تپیدن	تڑپنا	تپش	تپانیدن	تپید	می تپد	بتپ	تپنده	تپان	تپیده
تراشیدن	چھیلنا / کاٹنا	تراش		تراشید	می تراشد	بتراش	تراشنده	موتراش	تراشیده
تراویدن	ٹپکنا	تراوش		تراوید	می تراود		تراونده		تراویده
ترسیدن	ڈرنا	ترس	ترسانیدن	ترسید	می ترسد	بترس	ترسنده	ترسان / خداترس	ترسیده
ترکیدن	شق ہونا			ترکید	می ترکد		ترکنده		ترکیده
تفتن	گرم ہونا			تفت					تفته
تفسیدن	[illegible] ہونا			تفسید	می تفسد		تفسنده	تفسان	تفسیده
تنیدن	تننا			تنید	می تند	بتن	تننده		تنیده
توانستن	سکنا	توانائی / توان		توانست	می تواند		تواننده	توانا	
				باب جیم عربی					
جستن	کودنا	جست	جهانیدن	جست	می جهد	بجه	جهنده	جهان	جسته

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
جُستن	ڈھونڈنا	جویائی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
جنبیدن	ہلنا	جنبش	جنبانیدن	جنبید	می جنبد	بجنب	[illegible]	جنبان	جنبیده
جوشیدن	ابلنا	جوشش	جوشانیدن	جوشید	می جوشد	بجوش	جوشنده	[illegible]	جوشیده
باب جیم فارسی									
چربیدن	غالب ہونا			چربید	می چربد	بچرب	چربنده		چربیده
چریدن	چرنا	چرا	چرانیدن	چرید	می چرد	بچر	چرنده		چریده
چسپیدن	لپٹنا	چسپیدگی	چسپانیدن	چسپید	می چسپد	بچسپ	چسپنده	چسپان [illegible]	چسپیده
چشیدن	چکھنا	چاشنی	چشانیدن	چشید	می چشد	بچش	چشنده	نمک چش	چشیده
چکیدن	ٹپکنا	چکش	چکانیدن	چکید	می چکد	بچک	چکنده	خون چکان	چکیده
چمیدن	لچکنا	چمش	چمانیدن	چمید	می چمد	بچم	چمنده	چمان	چمیده
چیدن	چننا			چید	می چیند	بچین	چیننده	خوشه چین	چیده
باب خای معجمه									
خاریدن	[illegible]	خارش		خارید	می خارد	بخار	خارنده	[illegible]	خاریده
خاستن	اٹھنا			خاست	می خیزد	بخیز	خیزنده	سحر خیز	خاسته
خائیدن	چبانا			خائید	می خاید	بخای	خاینده	[illegible]	[illegible]

[illegible]	معنی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	اسم فاعل [illegible]	اسم فاعل [illegible]	اسم مفعول
خراشیدن	چھیلنا	خراش	[illegible]	خراشید	میخراشد	بخراش	خراشنده	سمع خراش	خراشیده
خرامیدن	کمر اکڑ کر چلنا	خرام		خرامید	میخرامد	بخرام	خرامنده	خوشخرام	خرامیده
خروشیدن	[illegible]	خروشش	خروشانیدن	خروشید	میخروشد	بخروش	خروشنده	خروشان	.
خریدن	مول لینا	خرید		خرید	میخرد	بخر	خرنده	ارزان خر / خریدار	خریده
خزیدن	گھسنا			خزید	میخزد	بخز	خزنده	خزان	خزیده
خستن	زخمی ہونا / زخمی کرنا	خستگی		خست					خسته
خفتن	سونا	خفت	خسپانیدن	خفت	می خسپد	بخفت / بخسپ	خسپنده		خفته
خلیدن	چبھنا	خلش	خلانیدن	خلید	میخلد		خلنده		خلیده
خموشیدن	چپ رہنا	خاموشی	خموشانیدن	خموشید	می خموشد	بخموش	خموشنده	خاموش	خموشیده
خمیدن	ٹیڑھا ہونا	خمیدگی / خم	خمانیدن	خمید	می خمد	بخم	خمنده		خمیده
خنبیدن	[illegible]			خنبید	می خنبد	بخنب	خنبنده		
خندیدن	ہنسنا	خنده	خندانیدن	خندید	میخندد	بخند	خندنده	خندان	خندیده
خوابیدن	سونا	خواب	خوابانیدن	خوابید	می خوابد	بخواب	خوابنده		خوابیده
خواستن	چاہنا	خواہش		خواست	میخواهد	بخواه	خواهنده	خیرخواه / خواہان	خواسته
خواندن	پڑھنا / بلانا			خواند	میخواند	بخوان	خواننده	قرآن خوان / خوانا	خوانده

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
خوردن	کہانا	خورش	[illegible]	[illegible]	میخورد	بخور	خورنده	[illegible]	خورده
خوشیدن	سوکہنا			خوشید	میخوشد	بخوش	خوشنده		خوشیده
خیسیدن	[illegible]		خیسانیدن	خیسید	میخیسد	بخیس			خیسیده
باب دال مهمله									
دادن	دینا	داد / دهش	دهانیدن	داد	میدهد	بده	دهنده	نان ده	[illegible]
داشتن	رکہنا	داشت		داشت	میدارد	بدار	دارنده	مالدار	داشته
دانستن	جاننا	دانائی / دانش		دانست	میداند	بدان	داننده	حسابدان / دانا	دانسته
درخشیدن	چمکنا	درخش	درخشانیدن	درخشید	می درخشد	بدرخش	درخشنده	درخشان	درخشیده
درفشیدن	کانپنا / چمکنا			درفشید	می درفشد	بدرفش	درفشنده		[illegible]
درودن	کاٹنا	درو		درود	می درود	بدرو	درونده		درویده
دریدن	پہاڑنا		درانیدن	درید	میدرد	بدر	درنده	[illegible]	دریده
دزدیدن	چرانا	دزدی		دزدید	میدزدد	بدزد	دزدنده	آب دزد	دزدیده
دمیدن	[illegible] پہونکنا	دم	دمانیدن	دمید	می دمد	بدم	دمنده	[illegible]	دمیده
دوختن	سینا	دوخت	دوزانیدن	دوخت	میدوزد	بدوز	دوزنده	خیمه دوز	دوخته
دوشیدن	دوہنا		دوشانیدن	دوشید	می دوشد	بدوش	دوشنده		[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
دویدن	دوڑنا	دوادو / [illegible]	[illegible]	دوید	[illegible]	[illegible]	دونده	تیزرو / دوان	دویده
دیدن	دیکھنا	دید / بینش		دید	می بیند	ببین	بیننده	بینا / حق بین	دیده
			باب راء مهمله						
راندن	ہانکنا / چلانا			راند	میراند	بران	راننده	حکمران	رانده
ربودن	لیجانا / اوچک لینا	ربودگی		ربود	میرباید	بربا	رباینده	دلربا	ربوده
رخشیدن	چمکنا		رخشانیدن	رخشید	می رخشد	برخش	رخشنده	رخشان	رخشیده
رزیدن	رنگنا			رزید	می رزد	برز	رزنده	رنگرز	رزیده
رستن	چھوٹنا	رستگاری		رست		ا		رستگار	رسته
رُستن	اُوگنا			رُست					رُسته
رسیدن	پہونچنا	رسائی	رسانیدن	رسید	میرسد	برس	رسنده	رسا / فریادرس	رسیده
رشتن	[illegible]			رشت					رشته
رفتن	جانا / چلنا	روش / رفتار		رفت	میرود	برو	رونده	روان / گرمرو	رفته
رُفتن	[illegible]	رُفت و روب	روبانیدن	رُفت	میروبد	بروب	روبنده	[illegible] / خاکروب	رُفته
رقصیدن	ناچنا	رقص	رقصانیدن	رقصید	میرقصد	برقص	رقصنده	رقصان	
رمیدن	بھاگنا	رم	رمانیدن	رمید	میرمد	برم	رمنده	رمان	رمیده

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل	اسم فاعل ترکیبی	اسم مفعول
رنجیدن	آزرده ہونا	رنجش	رنجانیدن	رنجید	میرنجد	برنج	رنجنده	زودرنج / رنجان	رنجیده
روییدن	اگنا		رویانیدن	رویید	میروید		رویَنده	خودرو	روییده
رهیدن	چھوٹنا	رهائی	رهانیدن	رهید / گسستن	میرهد	بره	رهنده	رها	رهیده
ریختن	چھلکانا / بہانا	ریزش		ریخت	میریزد	بریز	ریزنده	عرق ریز	ریخته
ریدن	ہگنا			رید	میرید	بری			
ریسیدن	کاتنا			رسید	میرسید	بریس	ریسنده		ریسیده
باب زای معجمه									
زادن	جننا			زاد					آدمزاد / زاده
زاییدن	جننا	زاییدگی		زایید	میزاید	بزای	زاینده	حادثه زای	زاییده
زاریدن	رونا	زاری		زارید	میزارد			زار	
زدن	مارنا	زد / زنش		زد	میزند	بزن	زننده	شمشیرزن / [illegible]	زده
زدودن	صیقل کرنا	زدایش		زدود	میزداید	بزدای	زداینده	غم زدای	زدوده
زیستن	جیتا			زیست	میزید	بزی	زنده		
باب زای فارسی									
ژولیدن	اوجھنا			ژولید					ژولیده

مصدر	معنی	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل	اسم فاعل ترکیبی	اسم مفعول
				باب سین مهمله					
ساختن	موافقت کرنا / بنانا	سازش / ساخت		ساخت	میسازد	بساز	سازنده	نده ساز	ساخته
ساییدن	پیسنا			سایید	میساید	بسای	ساینده	سرمه سا	ساییده
سپردن	سونپنا	سپارش		سپرد	می سپارد	بسپار	سپارنده	جان سپار	سپرده
سپوختن	چبھونا / سکالنا			سپوخت					سپوخته
سپوزیدن	چبھونا / سکالنا			سپوزید	می سپوزد	بسپوز	سپوزنده		سپوزیده
ستاندن	لینا			ستاند	می ستاند	بستان	ستاننده	کشورستان	ستانده
ستاییدن	سراہنا	ستایش		ستایید	می ستاید	بستای	ستاینده	خودستا	ستاییده
ستدن	لینا	ستد		ستد					
ستردن	مونڈنا / مونڈوانا			سترد	می سترد		سترنده	استره	سترده
ستودن	تعریف کرنا			ستود					ستوده
ستیزیدن	لڑنا	ستیزه	ستیزانیدن	ستیزید	می ستیزد	بستیز	ستیزنده	ستیزهلن	ستیزیده
سراییدن	گانا			سرایید	می سراید	بسرای	سراینده	نغمه سرا	سراییده
سرشتن	گوندھنا	سرشت		سرشت					سرشته
سزیدن	لائق ہونا	سزا		سزید	می سزد		سزنده	سزاوار	

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل	اسم فاعل ترکیبی	اسم مفعول
سفتن	بیدہنا			سفت					سفته
سگالیدن	اندیشه کرنا	سگال		سگالید	می سگالد	بسگال	سگالنده	خیرسگال	سگالیده
سنجیدن	تولنا		سنجانیدن	سنجید	می سنجد	بسنج	سنجنده	گهرسنج	سنجیده
سوختن	جلنا / جلانا / رنجش کرنا	سوخت / سوزش	سوزانیدن	سوخت	میسوزد	بسوز	سوزنده	سوزان اللہ / دلسوز	سوخته
سودن	گهسنا			سود					سوده
باب شین معجمه									
شاشیدن	پیشاب کرنا			شاشید	می شاشد		شاشنده		شاشیده
شایستن	لائق ہونا			شایست	میشاید			شایان	شایسته
شپلیدن	پچھوڑنا / سیٹی بجانا		شپلانیدن	شپلید	می شپلد		شپلنده		شپلیده
شتافتن	دوڑنا	شتاب		شتافت	می شتابد	بشتاب	شتابنده	شتابان	شتابیده
شدن	جانا / ہونا			شد	میشود	بشو	شونده		شده
شستن	دهونا	شست و شوی		شست	میشوید	بشو	شوینده	پارچه شو	شسته
شکستن	توڑنا / ٹوٹنا	شکن / شکست		شکست	می شکند	بشکن	شکننده	بت شکن	شکسته
شکیبیدن	صبر کرنا	شکیبائی		شکیبید	می شکیبد	بشکیب	شکیبنده		شکیبیده
شگوخیدن	ٹھوکر کھانا	شکوخ	شکوخانیدن	شکوخید	می شکوخد	بشکوخ	شکوخنده		

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	فعل متعدی	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل	اسم فاعل ترکیبی	اسم مفعول
شگافتن	پھٹنا / چیرنا	شگاف		شگافت	میشگافد	بشگاف	شگافنده	خاراشگاف	شگافته
شگفتن	کھلنا	شگفت		شگفت	می شگفد				شگفته
شمردن	گننا	شمار		شمرد	میشمارد	بشمار	شمارنده	اخترشمار	شمرده
شناختن	پہچاننا	شناخت / شناسائی		شناخت	می شناسد	بشناس	شناسنده	حق شناس / شناسا	شناخته
شنفتن	سننا			شنفت					شنفته
شنودن	سننا	شنود		شنود					شنوده
شنیدن	سننا / سونگھنا	شنوائی		شنید	می شنود	بشنو	شنونده	شنوا / سخن شنو	شنید
شوریدن	شور کرنا / برہم ہونا	شورش	شورانیدن	شورید	می شورد			سلحشور	شوریده
باب طای مطبقه									
طپیدن	بیقرار ہونا	طپش	طپانیدن	طپید	می طپد	بطپ	طپنده	طپان	طپیده
طرازیدن	نقش کرنا	طراز		طرازید	می طرازد	بطراز	طرازنده	صورت طراز	طرازیده
طلبیدن	بلانا / چاہنا	طلب		طلبید	می طلبد	بطلب	طلبنده	طلبگار	طلبیده
باب غین معجمه									
غارتیدن	لوٹنا	غارت		غارتید					غارتیده
غلطیدن	لوٹنا / لیٹنا		غلطانیدن	غلطید	می غلطد	بغلط	غلطنده	غلطان	غلطیده

[illegible]

طپیدن ہم [illegible] در اصل لغت بتای [illegible] لیکن [illegible] اکثر بطای مؤلفه استعمال نموده

غنودن	اونگھنا	غنودگی		غنود					غنوده

باب فا

فتادن	گرنا / پڑنا			فتاد	می فتد				فتاده
فرستادن	بھیجنا			فرستاد	می فرستد	بفرست	فرستنده		فرستاده
فرسودن	گھسنا	فرسودگی		فرسود	میفرساید	بفرسای	فرساینده	جانفرسای	فرسوده
فرمودن	فرمانا	فرمایش		فرمود	میفرماید	بفرمای	فرماینده	کارفرما	فرموده
فروختن	بیچنا	فروخت / فروش	فروشانیدن	فروخت	میفروشد	بفروش	فروشنده	حلوافروش	فروخته
فریفتن	فریب دینا / فریب کھانا	فریب		فریفت	می فریبد	بفریب	فریبنده	ابله فریب	فریفته
فزودن	زیاده کرنا / زیاده ہونا	فزایش		فزود	می فزاید	بفزای	فزاینده	راحت فزا	فزوده
فسردن	ٹھٹھرنا			فسرد					فسرده
فشاندن	جھاڑنا			فشاند	می فشاند	بفشان	فشاننده	زرفشان	فشانده
فشردن	نچوڑنا / گرونا	فشار	فشرانیدن	فشرد	می فشرد	بفشر	فشارنده	جگرفشار	فشرده
فگندن	ڈالنا			فگند	می فگند	بفگن	فگننده	سایه فگن	فگنده
فهمیدن	سمجھنا	فهم	فهمانیدن	فهمید	می فهمد	بفهم	فهمنده	سخن فهم	[illegible]

باب کاف تازی

کاستن	گھٹنا / [illegible]			کاست					کاسته
کاشتن	[illegible]			کاشت	می کارد	بکار	کارنده	تخم کار	کاشته
کافتن	[illegible]ودنا			کافت		بکاو			کافته
کاویدن	کھودنا	کا[illegible]		کاوید	می کاود	بکاو	کاونده		کاویده
کاهیدن	گھٹنا / گھٹانا	کاهش		کاهید	میکاهد	بکاه	کاهنده	جانکاه	کاهیده
کردن	کرنا	کار / کردار	کنانیدن	کرد	میکند	بکن	کننده	نصیحت کن / گریه کنان	کرده
کشادن	کھلنا / کھولنا	کشایش		کشاد	میکشاید	بکشا	کشاینده	مشکل کشا	کشاده
گشتن	ماشغلنا	گشتش		گشت	میگشد	بگش	گشنده	شهرگش	گشته
کشتن	بونا	کشت		کشت					کشته
کشودن	کھلنا / کھولنا	کشود		کشود					کشوده
کشیدن	کھینچنا	کشش		کشید	میکشد	بکش	کشنده	گردنکش / دامنکشان	کشیده
کفیدن	پھٹنا			کفید					کفیده
کندن	کھودنا			کند	می کند	بکن	کننده	چاه کن	کنده
گزیدن	[illegible]		گزانیدن	گزید	میگزد	بگز			گزیده
کوشیدن	کوشش کرنا			کوشید	میکوشد	بکوش	کوشنده	سخت کوش	کوشیده

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
کوفتن	کوٹنا	کوفت	کوبانیدن	کوفت	می‌کوبد	بکوب	کوبنده	کوبان [illegible]	کوفته
				باب کاف فارسی					
گداختن	پگھلنا / پگھلانا / گھلنا	گداز		گداخت	میگدازد	بگداز	گدازنده	جانگداز	گداخته
گذاشتن	چھوڑنا	فروگذاشت		گذاشت	میگذارد	بگذار	گذارنده		گذاشته
گذشتن	گذرنا		گذرانیدن	گذشت	میگذرد	بگذر	گذرنده	[illegible]	گذشته
گرائیدن	خواہش کرنا	گرایش		گرائید	میگراید	بگرای	گراینده		گرائیده
گردیدن	پھرنا / ہونا	گردش	گردانیدن	گردید	میگردد	بگرد	گردنده	گرداگرد / گردان	گردیده
گرفتن	پکڑنا لینا / [illegible] کرنا	گرفت / گیرائی		گرفت	میگیرد	بگیر	گیرنده	دامنگیر	گرفتار / گرفته
گرویدن	رغبت کرنا	گرویدگی		گروید	میگرود		گرونده		گرویده
گریختن	بھاگنا	گریز		گریخت	میگریزد	بگریز	گریزنده	گریزان	گریخته
گریستن	رونا	گریه		گریست	میگرید	بگری	گرینده	گریان	گریسته
گزاردن	ادا کرنا	گزارش		گزارد	میگزارد	بگزار	گزارنده	نمازگزار	گزارده
گزیدن	کاٹ کھانا	گزیدگی		گزید	میگزد / میگزاید	بگز / بگزای	گزنده	[illegible]	گزیده
برگزیدن	چن لینا			برگزید	می‌گزیند	برگزین	[illegible]	[illegible]	[illegible]
گساردن	چھوڑنا / کھانا			گسارد	میگسارد	بگسار	گسارنده	[illegible]	گسارده

و بمعنی خوردن مخصوص بمعنی می و باده و زهر و اندوه [illegible] مطلق [illegible] گسار هم آمده

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	گسترنده	گرم گستر	گسترده
گسستن	[illegible]			گسست					گسسته
گسیختن	[illegible]			گسیخت	می گسلد	بگسل	گسلنده	پیمان گسل	گسیخته
گشتن	[illegible]	[illegible]		گشت					گشته
گفتن	کہنا	[illegible]		گفت	میگوید	بگو	گوینده	گویان / گویا	گفته
گماشتن	مقرر			گماشت	می گمارد	بگمار	گمارنده		گماشته
گنجیدن	سمانا		گنجایش	گنجید	می گنجد	بگنج	گنجنده		گنجیده
گواریدن	ہضم ہونا		گوارش	گوارید	می گوارد	بگوار	گوارنده	گوارا	گواریده
				باب لام					
لاییدن	[illegible]			لایید	[illegible]	بلای	لاینده		
لافیدن	[illegible]	لاف		لافید	[illegible]	بلاف	لافنده		
لرزیدن	کانپنا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	بلرز	[illegible]	لرزان	لرزیده
لغزیدن	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	بلغز	[illegible]	لغزان	لغزیده
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	کاسه لیس	لیسیده
				باب میم					

مصدر	معنی مصدر	حاصل مصدر	مصدر متعدی	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل قیاسی	اسم فاعل سماعی	اسم مفعول
مالیدن	ملنا	مالش		مالید	میالد	بمال	مالنده	صعال مالان	پامال مالیده
ماندن	رہنا	ماندگی		ماند	میماند	بمان	مانده	شادمان	مانده
مانستن	مشابہ ہونا	مانائی		مانست	میماند	بمان	ماننده	مانا	
مردن	مرنا			مُرد	می‌میرد	بمیر	میرنده		مُرده
مکیدن	چوسنا		مکانیدن	مکید	می‌مکد	بمک	مکنده		مکیده
				باب نون					
نازیدن	نازکرنا	ناز		نازید	می‌نازد	بناز	نازنده	نازان	نازیده
نالیدن	شورکرنا	نالش		نالید	می‌نالد	بنال	نالنده	نالان	نالیده
نامیدن	نام رکھنا			نامید	می‌نامد		نامنده		نامیده
نبشتن	لکھنا			نبشت					نبشته
نشستن	بیٹھنا		نشانیدن	نشست	می‌نشیند	بنشین	نشیننده	خاک‌نشین	نشسته
نکوهیدن	ملامت کرنا بدی کرنا	نکوهش		نکوهید	می‌نکوهد		نکوهنده		نکوهیده
نگاشتن	لکھنا	نگارش		نگاشت	می‌نگارد	بنگار	نگارنده	صورت‌نگار	نگاشته
نگریستن	دیکھنا	نگرانی		نگریست	می‌نگرد	بنگر	نگرنده	نگران	نگریسته
نمودن	[illegible]	نمود نمایش		بنمود	می‌نماید	بنمای	نماینده	نمودار نمایان حق‌نما	نموده

مصدر	[illegible]	[illegible]	متعدی	ماضی	حال	امر	اسم فاعل	اسم فاعل ترکیبی	اسم مفعول
نواختن	نوازنا / بجانا	نوازش		نواخت	می نوازد	بنواز	نوازنده	بنده نواز	نواخته
نورديدن	لپيٹنا	نورد		نورديد	می نوردد	بنورد	نوردنده	ره نورد	نورديده
نوشتن	لپيٹنا			نوشت	—				نوشته
نوشتن	لکهنا	نوشت	نويسانيدن	نوشت	مينويسد	بنويس	نويسنده	نويسان / خوشنويس	نوشته
نوشيدن	پينا	نوش	نوشانيدن	نوشيد	می نوشد	بنوش	نوشنده	می نوش	نوشيده
نهادن	رکهنا			نهاد	می نهد	بنه	نهنده	منت نه	[illegible]
نهفتن	چهپانا / چهپنا			نهفت					نهفته
نیوشیدن	سننا			نیوشید	می نیوشد	بنیوش	نیوشنده	سخن نیوش	نیوشیده

باب واو

واخيدن	ڈهلکنا			واخيد	می واخد		واخنده		واخيده
ورزيدن	اختیار کرنا / مشق کرنا	ورزش		ورزيد	می ورزد	بورز	ورزنده	ورزان	ورزيده
ورغلانیدن	بہکانا			ورغلانید	می ورغلاند		ورغلاننده		ورغلانیده
وزیدن	ہوا چلنا			وزید	می وزد	بوز	وزنده	وزان	وزیده

باب های هوز

هراسیدن	ڈرنا	هراس	هراسانیدن	هراسید	می هراسد	بهراس	هراسنده	هراسان	هراسیده

مصدر	معنی	حاصل مصدر	[illegible]	ماضی مطلق	حال	امر	اسم فاعل [illegible]	اسم فاعل [illegible]	اسم مفعول
هشتن	چھوڑنا			هشت					هشته
هلیدن	چھوڑنا			هلید	می هلد	بهل	بلنده		هلیده
باب یای تحتانی									
یارستن	سکنا	یارائی		یارست	می یارد				یارسته
یافتن	پانا			یافت	می یابد	بیاب	یابنده	کامیاب	یافته

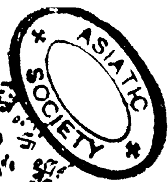
خاتمه

هر مبتدی را لازمست که صرف کبیر تمامی مصادر لازم و متعدی را بطریق مرقوم الصدر محفوظ بر زبان کند تا در چند روز قوت استخراج مشتقات و ملکهٔ خواندن عبارات بهم رساند امید که مؤلف را از دعای خیر محروم و منسی نسازند مصرع بر کریمان کارها دشوار نیست

والحمد لله علی الائه و تمام الصلوة علی محمد خیر الانام و آله الکرام و صحبه العظام الی یوم القیام

خاتمة الطبع

بعون عنایت خدای قوی قادر نسخهٔ صفوة المصادر تالیف اخ معظم و برادر مکرم مجاور رحمت ایزد منان حاجی [illegible] محمد مصطفی خان ولد حاجی محمد روشن خان فاضل علیهما سجال الغفران العفو [illegible] ۲۸ شهر جمادی الآخره سنه ۱۲۷۶ هجری در مطبع مصطفائی واقع شهر کانپور محله پتکاپور زیور طبع پوشید



صیغهٔ واحد غائب نهی مستقبل

صیغهٔ واحد غائب امر مستقبل ... نا ی مجهول

صیغهٔ واحد غائب حال ... تا ی

صیغهٔ واحد غائب مضارع ... نا ی مجهول

صیغهٔ واحد غائب مستقبل

صیغهٔ واحد غائب ماضی تمنائی

صیغهٔ واحد غائب ماضی احتمالی

صیغهٔ واحد غائب ماضی بعید

صیغهٔ واحد غائب ماضی قریب

صیغهٔ واحد غائب ماضی استمراری

صیغهٔ واحد غائب ماضی مطلق

شجرهٔ صول مشتقات فارسی بابان

... حفظ کنندگان



اشتهار اینکه این کتاب بموجب قانون ستم ۱۸۶۷ عیسوی داخل رجسٹری گورنمنٹ گردیده بدون اجازت احقر البریه کسی قصد طبع نفرماید

وجه ثبت مهر خاتمه برای سند این معنی که این کتاب مطبوع مطبع مصطفائیست مهر و دستخط افزوده شد

العبد

محمد روشن خان حنفی سنه ۱۲..

محمد عبد الرحمن خان